

## ستاره‌های سربی، فانوسک‌های خاموش\* یا چگونه استارکیتکت‌ها معماری را متوقف

### کرده‌اند؟

**مهشید معتمد**



عکاس: الهه مایانی

کتاب شهر و شهر اثر چاینا میه‌ویل، داستانی از دو شهر پیچیده در یکدیگر است که مردم هرکدام از این پاره‌های شهر، از کودکی یاد گرفته‌اند مردمان، ساختمان‌ها، خیابان‌ها و ماشین‌های شهر دیگر را نادیده بگیرند و همواره از تمایزها مراقبت نمایند. پوشش افراد و لباس‌ها، معماری ساختمان‌ها، علائم رانندگی، تابلوی مغازه‌ها و همه‌ی جزئیات میان شهر و شهر متفاوت هستند و رفت‌وآمد نیز ممنوع است. هرچند باید به خاطر داشت که مرزهای میان دو شهر در برخی مناطق بسیار منعطف و گاه غیرقابل تشخیص است، البته با حضور خاموش نیروی پاسدار از مرزها، سوءتفاهم‌ها به سرعت و جدیت برطرف می‌شوند.

ندیدن عامدانه در «بشل» و «القوما» (نام این شهرهای در هم پیچیده) نوعی گفتمان انضباطی غالب است که کار و وظیفه‌ی ذاتی‌اش این بوده که با تمام ابزارهای نظارتی و ارزش‌گذاری ممکن، خود را به عنوان گفتمان غالب حفظ کند. آیا تفاوت‌ها میان دو شهر اینقدر عمیق است؟ روایت به ما می‌گوید که با وجود برتری اندک یکی بر دیگری، مفاهیم و نگرش‌های بنیادین شباهت بسیار دارند. حتی منشأ مشترک تاریخی میان این دو پاره‌ی شهری نیز محل تحقیق و تفحص است. این وضعیت یادآور نگاه «معمارستاره‌ها» به معماران بدنه است: وجود ریشه‌های مشترک با معماری بدنه، تلاش در نادیده‌گیری معماری رایج و به همان میزان دچار وهم اثرگذاری و فائق آمدن بر نیمه‌ی دیگر پیکره‌ی شهر.

عنوان «معمارستاره» لقب جدیدی در معماری به شمار نمی‌رود و داستان معماری مدرن، روایت پیروزی‌های این طراحان است. معمارستاره‌ها افرادی مستعد و گوشه‌گیرند، اسکچ‌های سراسیمه‌ی اولیه‌ی خود از پروژه‌ها را نگاه داشته‌اند و داستان‌های حیرت‌انگیزی از نحوه‌ی تعامل با کارفرما نقل می‌کنند (که اغلب خودشان قهرمان ماجرا بوده و غول کارفرما را به زانو درآورده‌اند). مشتری‌ها نیز شیفته‌ی آن هستند که فکر کنند با یک ستاره‌ی هنری کار می‌کنند، صاحب اثری خارق‌العاده می‌شوند و در رأس هرم مصرف‌گرایی جا خوش می‌کنند.

بگذارید وضعیت کنونی مشاهیر معماری را «معمارستاره‌های اینترنت» بنامیم؛ صنعت خبر و رسانه، تمای نمایش ستاره‌ای درخشان دارد که داستان‌سرایی کند، فلسفه بیافد و شخصیت و منش او نیز بخشی از ماجرا باشد؛ می‌خواهد این ستاره نقاش، تندیسگر، نویسنده و گاهی معمار باشد. تمامی آثار خود را به صورت مستند و آنلاین منتشر کند، جایزه بگیرد، داوری کند، نشست برگزار کند، مقاله بنویسد و در نهایت معمار نسبتاً خوبی نیز باشد؛ ستاره‌ای که کورسوی درخشش آن، تنها با ذره‌بین رسانه چند برابر شده و تا دورها خودنمایی می‌کند.

در برابر معمارستاره‌ها، معماری‌ستاره‌ها نیز حضور دارند: از خانه‌ی شریفی‌ها تا ساختمان ترمه و ایل‌خانه؛ اما پرسشی که پدید آمده آن است: این آثار تا چه اندازه توانسته‌اند بر جریان‌های فکری و اجرایی معماری کنونی اثرگذار باشند؟ آیا این ساخته‌ها صرفاً به دلیل انعطاف کارفرما در مقابل اعمال سلیقه‌ی معمار و هزینه‌ای که بدون چون و چرا برای موجودیت یافتن طرح پرداخت کرده، به شکل فعلی ساخته نشده‌اند؟ آیا با گذر زمان، ماهیت شکلی و فرمی طرح ثابت باقی مانده است؟ چطور است نگاهی به برندگان جوایز معماری سالیان پیش از این بیندازیم ... امروز کدام یک از این آثار کشش و توان مطرح شدن به عنوان ساختمانی تأثیرگذار دارند؟

به خانه‌ی شریفی‌ها بپردازیم: طبق گفته‌های معمار، کارفرمایی جوان، موفق و تحصیلکرده، خانه‌ای بزرگ می‌خواست که ویژه و شاخص باشد. شاید بیشتر نمونه‌های نئوکلاسیک مدنظرش بود و پیشنهادهایی نظیر ستون‌هایی متقارن در ایوان ورودی، تزئینات رومی و نظایر اینها به معمار می‌داد. «طرح مکعب‌گردان، با تغییری همواره در حجم و فضای خانه نوعی معماری غیرقطعی به وجود می‌آورد که هم به خواسته‌های ما در زمستان و تابستان جواب مناسبی می‌داد و هم کارفرما را از خواسته‌ی کلاسیکش منصرف کرد». در انتها، خانه‌ی شریفی‌ها با ایرادهای جدی در نورپردازی و مسئله‌ی ارتباط دیداری فضاها، به منصف ظهور رسیده است. آیا گران‌ترین پروژه‌ی مسکونی ساخته شده در ایران معاصر توانسته است بر سایر آثار معماری اثرگذار باشد؟ یا تنها به خیالاتی معمارانه پاسخ داده که هزینه‌ی اصلی آن بر دوش کارفرما بوده است؟

نمونه‌ای دیگر را بررسی کنیم: مسجد چهارراه ولیعصر، پروژه‌ی مناقشه‌برانگیز تهران امروز. توانایی معمار(ها) در طراحی مسجد این بوده که امروز پس از گذشت بیش از یک دهه از آغاز به کار ساخت این مسجد، هیچکدام از طرح رضایت ندارند: معمار اولیه، جامعه‌ی حرفه‌ای، شورای شهر، جامعه‌ی سنتی و حتی خود معماران! اینجا کلوستومی برای نبرد فرهنگی میان نگرش‌های گوناگون به موضوع مسجد است. آیا با وجود نظرات و مقالات مختلفی که پیرامون این بنا نوشته شده است، طرح مسجد سبب شده تا طراحی مراکز فرهنگی-مذهبی را گامی به سوی جلو ببرد؟ آیا می‌توان پروژه را تنها فیگوری هرمنوتیکی نسبت به معماری مذهبی قلمداد نمود؟ گویا معمارستاره‌های کنونی تلاش دارند تا از ریشه‌های خود در زمان بگیرزند و به صراحتی که خود اذعان دارند، به تولید «معماری جهانی» بپردازند.

نسل طراحان پیش از معماران بناهای مشهور امروزی، به تولید ساختمان‌هایی پرداختند که از خطوط فکری و سبک‌های مشخصی پیروی می‌کردند، شهرت آنها نه از راه رسانه‌های مجازی، بلکه به واسطه‌ی کیفیت و ارزش دیدگاه ایشان تأمین شده و همچنان می‌توان از نگرش آنان الهام گرفت. آنها شهر را یکپارچه یافتند و به کالبد آن احترام گزاردند، در عوض معمارستارگان کنونی در پاره‌ای محدود و کوچک از شهر ساکن هستند که از دیدن معماری و واقعیت در پاره‌ی دیگر ابا دارند، همان استعاره از داستان «شهر و شهر». لذا نتایج برآمده از آن روند اصیل و جهت‌بخش پیشین در عرصه‌ی حرفه‌ای، برای

تبدیل شدن به گفتمان غالب از سوی طراحان و در مواجهه با هجوم بی‌امان برای به کار بردن آن عناصر، در روندی طولانی به سمت ابتذال و انحطاط، دگرگونی پیدا کرده است.

این مسئله که تشخیص اهمیت یک اثر معماری احتیاج به زمان دارد (همه چیز را زمان تعیین می‌کند) به این معنی نیست که آثار برجسته در زمان خود اهمیتی ندارند یا اینکه برعکس، «جاودانه» هستند. هیچ چیز جاودانه نیست، هر چیزی از عصری که در آن ساخته شده حکایت می‌کند و به طریقی اشاراتی از آن می‌فرستد. یکی از خصوصیات معماری متعالی و یا حتی معماری خیلی خوب، داشتن مفهومی است که تا مدت‌های مدید پس از عصر خود باقی می‌ماند، اما باید متذکر شد که بدان معنا نیست که می‌تواند به ورای زمان خویش برود.

هرچند لازم به ذکر است که این روند اسطوره‌سازی به مذاق عامه‌ی مردم و معماران خوش آمده، گرچه غالب منتقدین را به واکنش برانگیخته است. منتقدین و معمارانی که به این موقعیت شهرت آسانسوری (درخشش طراح با تنها یک اثر ویژه) معترضند، این مسئله را نیز در نظر داشته باشند که چه دوست باشیم و چه نه، حضور معمارستاره‌ها حداقل باعث شده تا رسانه به معماری علاقه‌مند باشد و آن را به عنوان بخش پرکننده‌ی تولیدات خود ببیند. معمارستارگان و به اصطلاح سلبریتی‌های معمار، محبوبیت بسیاری در میان معماران جوان‌تر و دانشجویان یافته‌اند، الهام‌بخش هستند و تلاش دارند تا آثار خود را به سوی بهتر شدن هدایت نمایند. اما مسئله‌ی اصلی آن است که به همان میزان نیز با تأکید بر نوآور بودن سبب شده بر جامعه‌ی معماری فشاری بی‌اندازه تحمیل کنند. آنها شرایط خاص پروژه‌های خود را نادیده گرفته و اشاره‌ی مستقیم به نقش خود در آثار ساخته شده دارند.

در انتهای داستان شهر و شهر میه‌ویل، کسانی که مرزها را درنوردیده‌اند را در جامعه‌ای دورافتاده از سایرین و ناظر بر روند نادیده‌گیری آدم‌های دو شهر می‌بینیم. شاید منتقدین نیز با دوری از هر دو گروه معماران بدنه و ستاره‌معماران، تنها به نظارت بر عدم تداخل کاری بین این دو گروه بسنده و خود را به عنوان «نیروی پاسدار مرزها» معرفی نموده‌اند. حتماً کاستی مهم‌تری از سوی منتقدین صورت گرفته که به نقد شرایط و موقعیت طراح و طرح نبرداخته و اجازه داده‌اند معمارستارگان کنونی نگاهی محقرانه به معماری بدنه و شهر داشته باشند.

<sup>[1]</sup> \* این مقاله پیش‌تر در دوهفته‌نامه‌ی طراح امروز منتشر شده است